

فصل‌نامه بین‌المللی علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال نهم، شماره بیست و ششم، تابستان ۱۴۰۵ (صص ۱۱۱-۱۳۵)

مقاله پژوهشی

Doi: [10.22034/jmzf.2025.532374.1239](https://doi.org/10.22034/jmzf.2025.532374.1239)

حضور حسام‌الدین چلبی در لایه‌های پنهان ابیات دفتر اول و دوم مثنوی معنوی

بیژن ظهیری ناو^۱

چکیده

حضور شمس در زندگی مولانا و ایجاد انقلاب درونی در وی، حسدورزی مریدان را در پی داشت تا آنجا که آتش حسد دامان شمس را می‌گیرد و او را گریزان می‌کند. رفتن شمس، آتشی در دل مولانا بر می‌افروزد. اینجاست که حسام‌الدین چلبی با شعله‌های فراق مولانا، چراغ مثنوی را برمی‌افروزد و مولانا را به سرودن کتابی تشویق می‌کند. وی مشاور مولانا در سرایش مثنوی می‌شود و جایگاه ارجمندی نزد او می‌یابد اما مولانا با توجه به تجربه تلخ حسدورزی یاران، مهرش به حسام‌الدین را در لفافه‌ای از تشبیه‌ها و استعاره‌ها بیان می‌دارد تا فقط او بداند و حسام‌الدین. این پژوهش با روش کتابخانه‌ای با بررسی اشاره‌های پنهان مولوی در دفتر اول و دوم مثنوی به حسام‌الدین، درمی‌یابد که مولانا در چهارده جا، پنهانی به ستایش حسام‌الدین پرداخته و او را انسانی کامل معرفی و این امر را در مثلی از معانی بیان می‌کند. هرگاه مولانا از لزوم پیروی از پیر طریقت سخن می‌گوید و با واژه‌ای چون یار او را می‌ستاید و سپس به نکوهش حسدورزی می‌پردازد، منظور او از یار، حسام‌الدین چلبی است. به عبارت دیگر وقتی یک ضلع مثلث معنایی پرداختن به پیر طریقت است و ضلع دوم پرهیز دادن از حسد، ضلع سوم آن، حسام‌الدین است. مولانا همچنین ریشه حسدورزی یارانش را وهم‌متمایی شاگردانش با حسام‌الدین بیان می‌کند و ضمن دعوت آن‌ها به پذیرش جایگاه معنوی حسام‌الدین زمینه را برای جانشینی حسام‌الدین بعد از خود آماده می‌کند تا راهدانی او را پس از مرگش بپذیرند و مکتبش را با طوفان حسد به باد فراموشی نسپارند.

واژه‌های کلیدی: مولوی، حسام‌الدین چلبی، مثنوی معنوی، شمس تبریزی.

^۱ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

۱. مقدمه

در زندگی معنوی مولانا جلال‌الدین، شخصیت‌هایی ایفای نقش می‌کنند که هریک در مرحله‌ای او را همراهی کرده و گام‌هایش را قوت بخشیده و انگیزه‌اش بخشیده‌اند. افرادی همچون پدرش بهاء ولد، برهان‌الدین محقق ترمذی، شمس تبریزی و حسام‌الدین چلبی. اگرچه حسام‌الدین در این فهرست پنج نفره آخرین نفر است اما در کمال بخشیدن به این سیر آسمانی نقشی ارزنده دارد. حسام‌الدین به مثابه گوهرشناسی زبده، گوهر پنهان مثنوی را در اندیشه مولانا کشف کرد و شرایطی را برای بروز و ظهور آن فراهم کرد. شاید اگر او نبود اکنون گنجینه‌ای به نام مثنوی معنوی در اختیار ادبیات جهان نبود از این‌رو شخصیت و جایگاه او ستودنی و کاویدنی است. مولانا بی‌تردید بارقه‌هایی روشن از معرفت در حسام‌الدین کشف کرده بود که چنین مقام بلندی برای او قائل بود. علاقه‌مندی مولانا و ارادت تمام او به حسام‌الدین در جای جای مثنوی به خوبی دیده و احساس می‌شود. مولانا -با تجربه تلخ رفتن شمس تبریزی از قونیه- نمی‌خواهد حسام‌الدین را به شمشیر حسد مریدان و کینه نامردمان بدهد، پس تلاش می‌کند به بیان استعاره پناه برد و در لفافه واژگان، ارادت و محبت خود به حسام‌الدین را بیان کند، اگرچه گاه بی‌اختیار از او نام می‌برد اما بیشتر به کنایه و تشبیه از او نام می‌برد. این پژوهش در پی آشکارسازی و بیان چنین ابیاتی است که مولانا در دفتر اول و دوم مثنوی، به طور غیرمستقیم از حسام‌الدین یاد کرده است.

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

بعد از هجرت بی‌بازگشت شمس تبریزی از قونیه و درگذشت صلاح‌الدین زرکوب، مولانا تنها و بی‌انگیزه می‌شود و اینجاست که حسام‌الدین نقش ارزنده خود را

ایفا می‌کند و مولانا جلال‌الدین را به سرودن مثنوی معنوی تشویق می‌کند تا این چشمه جوشان از جوشیدن زلال معرفت بازماند.

اما به نظر می‌رسد نقش حسام‌الدین به این دو مورد ختم نمی‌شود و او در پیشبرد مثنوی معنوی نقش ارزنده‌ای داشته است. از این‌رو این پژوهش برای رسیدن به پاسخ این پرسش‌ها آغاز شد که:

- (۱) آیا حسام‌الدین نقشی در هدایت فکری مثنوی معنوی داشته است؟
- (۲) آیا مولانا در خلال ابیات مثنوی معنوی به حضور و خدمات حسام‌الدین اشاره کرده است؟ چگونه؟
- (۳) شواهد درون‌متنی مثنوی چه جایگاهی را برای حسام‌الدین بیان می‌کند؟

۲-۱. اهداف و ضرورت تحقیق

با توجه به قرائن حضور حسام‌الدین چلبی در مثنوی معنوی دو هدف اصلی در این تحقیق دنبال می‌شود:

- (۱) تبیین مقدار و اندازه حضور آشکار حسام‌الدین در مثنوی.
- (۲) کشف و تحلیل موارد حضور پنهان حسام‌الدین در مثنوی.

۳-۱. پیشینه تحقیق

جدا از مطالبی که در خصوص جایگاه حسام‌الدین چلبی و نقش او در آفرینش مثنوی معنوی در شرح‌های مثنوی معنوی آمده است، چند مقاله درباره این یار و شخصیت تأثیرگذار بر مولانا و آثار او نوشته شده است از جمله:

- حیدری، علی (۱۴۰۳)، در مقاله «ناپختگی حسام‌الدین؛ عامل اصلی تأخیر دفتر دوم مثنوی» در پاسخ به گمانه‌زنی‌های تاریخی، ناپختگی معنوی حسام‌الدین و لزوم طی زمانی برای رسیدن به آمادگی معنوی برای ادامه مسیر را، علت اصلی تأخیر سرایش دفتر دوم برمی‌شمارد.

- علی قیدی و تقی پورنامداریان (۱۳۹۵) نیز در مقاله «حسام‌الدین چلبی: مرید مرادپرور بررسی نوع رابطه حسام‌الدین چلبی و تأثیر شخصیت او بر سیر رشد مولانا» نتیجه گرفته‌اند: حسام‌الدین با قابلیت‌های فردی خود توانسته است مولانا را از سطح عارفی اهل وجد و سکر به مقام شیخ و مرادی کامل برساند.

- محمد بهنام‌فر و موسی‌الرضا ربانی‌خواه (۱۳۸۹)، در مقاله «با ساز کن چنگ شعر مثنوی (سیمای حسام‌الدین چلبی در مثنوی)» با شرحی مختصر از زندگی حسام‌الدین به نقش او در آفرینش مثنوی و چهره معنوی حسام‌الدین و تأثیرات او بر مولانا پرداخته‌اند.

- شجایی ادیب، شفیع (۱۳۸۸)، در مقاله «تأثیرپذیری مولانا از سنایی و حسام‌الدین» به بررسی افراد تاثیرگذار بر مولانا -به خصوص سنایی و حسام‌الدین- پرداخته است.

- سبحانی، توفیق (۱۳۸۸)، در مقاله «حسام‌الدین چلبی و جایگاه او» به تأثیر و خدمت بزرگ حسام‌الدین چلبی به ادبیات فارسی و ایرانیان پرداخته و بیان کرده است که حسام‌الدین با بینش و موقع‌شناسی خود مولانا را بر آن داشت که بزرگ‌ترین کتاب عرفانی جهان را به بشر عرضه کند.

- محمودی، آزاده (۱۳۸۵)، در مقاله «حسام‌الدین چلبی، مرید پیرپرور» به پنج موضوع: (۱) نقش محوری و بدون جایگزین حسام‌الدین به عنوان مخاطب خاص مولانا در مثنوی، (۲) جهت‌دهی، گسترش و هدایت موضوعات مختلف مثنوی در مسیری

خاص، ۳) جذبۀ معنوی او و گشایش ابواب جدید حیات و معنویت بر روی مولانا، ۴) نقش حسام‌الدین در مفصل و مجمل شدن مباحث گوناگون مثنوی، ۵) برانگیختن و الهام بخشیدن به مولانا در نظم مثنوی پرداخته است.

- لسان، حسین (۱۳۵۵) نیز در مقاله «حسام‌الدین شاگردی معلم‌ساز» حسام‌الدین را نمونه‌ی متعالی و فرد اکمل طالبان گرمرو معرفی می‌کند «که نه فقط رنج و تهذیب مرشد خود را به ثمر رسانده و تربیت او را ضایع نکرده و مهمل نگذاشته بود بلکه آتش شوقی را که در درون استاد شعله‌زن بود برافروخته‌تر می‌داشت. با وجود این تحقیقات، تحقیقی درباره‌ی حسام‌الدین براساس مباحث درون‌متنی صورت نگرفته است. این تحقیق برای نخستین بار براساس شواهد درون‌متنی انجام می‌شود تا نشان دهد حسام‌الدین پس از غیبت شمس تبریزی مقامی ارجمند نزد مولانا پیدا می‌کند و مولانا چگونه این مقام را در مثنوی معنوی نشان می‌دهد.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱. جلال‌الدین محمد بلخی

مولانا شاعری که با اثر شگرف خود- مثنوی معنوی- انقلابی در دل‌ها و بیان معنوی ایجاد کرده است. صاحب این اثر گران‌سنگ «در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هـ.ق. در بلخ زاده شد. پدر او مولانا محمد بن حسین خطیبی است که به بهاء‌الدین ولد معروف شده است» (زمانی، ۱۳۸۴: ۲۱). او در نوجوانی به همراه پدر از خراسان به قونیه کوچ کرد و با درگذشت پدر، مدارج علمی و معرفتی را پیمود و سرآمد زمانه‌ی خویش گشت. «مولانا در آستانه‌ی چهل‌سالگی مردی به تمام معنی، عارف و دانشمند و جامع علوم و فنون مختلف دوران خود بود و مریدان و عامۀ مردم چون پروانه برگرد شمع وجود او می‌چرخیدند... تا آنکه قلندری گمنام و ژنده‌پوش به نام شمس‌الدین تبریزی به قونیه آمد و با مولانا برخورد کرد و آفتاب دیدارش قلب و روح او را بگداخت»

(همان: ۲۴) و انقلابی در او به وجود آورد و از او جلال‌الدینی دگر ساخت. مولانا سرانجام «در پی تبی سوزان و آتشین در روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الاخر سال ۶۷۲ ه.ق....رحلت فرمود» (همان: ۳۴) و آثاری چون مثنوی معنوی، غزلیات شمس، رباعیات، مکاتیب و فیه مافیه از خود به جای گذاشت.

۲-۲. حسام‌الدین چلبی

حسام‌الدین چلبی با نام «حسن بن محمد بن حسن ارموی معروف به اخی ترک که در سال ۶۲۲ هجری در قونیه متولد شد، اصلاً اهل ارومیه بوده و پدران او از پیشکسوتان مکتب فتوت بودند» (شجاعی ادیب، ۱۳۸۷: ۵۱). حسام‌الدین در جوانی سعادت حضور در جمع شاگردان مولانا را یافت. او «به همراه جمعی از فقیهان به حضور مولانا رسید و به خدمت او درآمد. حسام‌الدین به حسن ادب و معرفت در دایره توجهات مولانا قرار گرفت تا اینکه به روایت عبدالرحمن جامی در کتاب نفحات الانس «چون چلبی حسام‌الدین، میل اصحاب را به الهی‌نامه حکیم سنایی و منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار و مصیبت‌نامه وی دریافت، از خدمت مولانا درخواست کرد که اگر چنانچه به طرز الهی‌نامه سنایی یا منطق الطیر کتابی منظوم گردد تا دوستان را یادگار بود، غایت عنایت باشد. مولانا فی الحال از سر و دستار خود کاغذی به دست چلبی حسام‌الدین داد و در آنجا هیجده بیت اول مثنوی نوشته بود» (جامی، ۱۳۳۶: ۴۶۸-۴۶۹) و این چنین بود که با تشویق و تعقیب حسام‌الدین سرایش مثنوی آغاز شد و «دوستی و عنایت مولانا بحدی رسیده بود که بی‌وجود او خاطرش شکفته نمی‌شد و در مجلسی که چلبی حضور نداشت مولانا گرم نمی‌شد و سخنی بر زبان نمی‌آورد و معارف نمی‌گفت» (بهنام‌فر و ربانی‌خوان، ۱۳۸۹: ۲۵۰) و خلاصه اینکه «حسام‌الدین، مخاطب خاص مولوی در مثنوی است» (طاهری، ۱۴۰۲: ۱۷۴). حسام‌الدین بعد از مولانا مکتب او را اداره کرد و در نهایت «حسام‌الدین چلبی در روز چهارشنبه

۲۲ شعبان ۶۸۳ درگذشت و در پیش روی مزار مولانا، در قونیه به خاک سپرده شد» (گولپینارلی، ۱۳۷۵: ۲۸).

۳-۲. اشارات پنهان مولانا به حسام‌الدین در دفتر اول مثنوی معنوی

۱-۳-۲. حکایت دیدن خلیفه لیلی را

مولانا حکایت «دیدن خلیفه لیلی را» حُسن تخلصی قرار می‌دهد تا ضمن گریز از نام شمس، ورود حسام‌الدین به ساحت مثنوی را توجیه کند. در این قصه، خلیفه لیلی را می‌بیند در نظر خلیفه، لیلی از نظر زیبایی مقداری نمی‌بیند و لیلی در پاسخ می‌گوید: «خاموش! چون تو مجنون نیستی» در واقع حسام‌الدین به سبب جوانی مورد اعتراض مریدان مولانا بود، مولانا پاسخ قاطعی به آنان می‌دهد مبنی بر اینکه شما قابلیت کشف حقایق باطنی حسام‌الدین را ندارید، دیده بصیرتی چون دیدگان من که «لیلی بین» هستم، پی به حقایق باطنی این مرد کامل می‌برد. قصه کوتاه است و در دو بیت روایت شده است اما مولانا پس از چند بیت به موضوع انتخاب پیر و لزوم مطاوعت از وی می‌پردازد. پیداست که قرار گرفتن قصه کوتاه لیلی در بین دو گفتار (نخستین درباره شمس و دومین در باب پیر) تصادفی نیست بلکه مولانا بسیار هوشمندانه زمینه و بستری برای ورود حسام‌الدین به دنیای مثنوی و خلافت فراهم می‌آورد.

۲-۳-۲. حکایت بازرگان و طوطی

در بخشی از قصه بازرگان و طوطی، مولوی این بیت را می‌آورد:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم: مندیش جز دیدار من

(نیکلسون، ۱۳۷۸: ۱ / بیت ۱۷۳۷)

نیکلسون معتقد است در این بیت، قافیه‌اندیش به مولوی اشاره دارد و «دلدار» به حسام‌الدین. همچنین در ابیات پایانی این حکایت، این بیت آمده که نیکلسون معتقد است منظور از عقل کل، حسام‌الدین است.

این سخن‌هایی که از عقل کل است بوی آن گلزار و سرو و سنبل است

(همان: بیت ۱۸۹۹)

نشان دیگر عقل کل برشمردن حسام‌الدین دو بیت زیر است که:

مر تو را عقلی است جزوی در نهان کامل‌العقلی بجو اندر جهان

جزو تو از کل او کلی شود عقل کل بر نفس چون غلی شود

(مولوی، ۱۳۶۹: ۱/ بیت ۲۰۶۴)

مولانا در این دو بیت، حسام‌الدین را آن «کامل‌العقل» معرفی می‌کند که با پیوند با او می‌توان از جزء به کل رسید و مسیر کمال را به چراغ رویش شناخت و پیمود. «مولانا از مصادیق مختلف عقل پسندیده با القاب مختلفی چون «عقل ایمانی»، «عقل کامل» و «عقل عقل» که مخصوص مقربان درگاه الهی است، یاد می‌کند. «عقل چنین انسان‌هایی هیچ طغیانی در آن راه ندارد و به آفتاب حقیقت راه برده و با آن همدمی و نزدیکی همیشگی دارند» (سپهری، ۱۳۹۹: ۱۷۵) از این روست که حسام‌الدین را به صفت عقل کل می‌ستاید. یکی از صفت‌هایی که مولوی حسام‌الدین را در مثنوی به آن می‌ستاید، صفت «ضیاءالحق» که اگرچه آشکارا آن را در کنار نام حسام‌الدین به کار می‌برد اما نکته‌ای در خود نهان دارد.

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بگیر یک دو کاغذ، بر فزا در وصف پیر

(مولوی، ۱۳۶۹: ۲/ بیت ۲۹۴۷)

ضیا، به روشنی اصلی و ذاتی گفته می‌شود. همان صفتی که خداوند در قرآن کریم به خورشید و آفتاب اطلاق می‌کند. مولانا با اطلاق این صفت به حسام‌الدین دو نکته ظریف را یادآور می‌شود. اول اینکه مخاطب را به یاد شمس تبریزی می‌اندازد و قصه

جدایی او را روایت می‌کند و دیگر اینکه حسام‌الدین را شمس‌تبریزی ثانی معرفی می‌کند.

۴-۲. اشارات پنهان مولانا به حسام‌الدین در دفتر دوم مثنوی معنوی

۴-۲-۱. سرآغاز

دفتر دوم مثنوی با ذکر حسام‌الدین آغاز می‌شود و مولانا علت تأخیر در سرایش دفتر دوم را حالات معنوی حسام‌الدین بر می‌شمارد.

مدتی این مثنوی تأخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
تا نزاید بخت تو فرزند نو	خون نگردد شیر شیرین خوش شنو
چون ضیاء الحق حسام‌الدین عنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون به معراج حقایق رفته بود	بی بهارش غنچه ها نا گفته بود
چون ز دریا سوی ساحل باز گشت	چنگ شعر مثنوی با ساز گشت

(همان: ۲/ بیت ۵)

در این ابیات چند نکته در خصوص حسام‌الدین، شخصیت او و نقشش در سرایش منظومه مثنوی و رابطه او با مولانا نهفته است:

الف) حسام‌الدین چنان نقشی در شکل‌گیری مثنوی داشته است که نبودش، می‌توانسته سرایش مثنوی را متوقف کند که این امر نشان می‌دهد حسام‌الدین در همکاری با مولانا، صرفاً نقش کاتبی نداشته است. از سوی دیگر او صرفاً مشوق هم نبوده زیرا هر عقل سلیم و اندیشه علیمی با خواندن دفتر اول و تماشای این بنای آسمانی، زبان به ستایش آن می‌گشوده و مولانا را به ادامه این کار و پیمودن این راه تشویق می‌کرده است. پس حسام‌الدین باید نقشی پررنگ‌تر از این و اثری ارزشمندتر از آنچه می‌پنداریم، داشته باشد. بنابراین او هم‌فکر و مشاور مولانا در انتخاب مسیر و

موضوعات و داستان‌ها بوده است که نبودش سرایش دفتر دوم را با تأخیر طولانی روبرو کرده است.

ب) سرایش مثنوی معنوی برای مولانا و حسام‌الدین، طی طریق معنوی و سیر سلوکی آسمانی بوده است زیرا مولانا از «مهلت» نام می‌برد. آن‌ها برای رسیدن به شرایط معنوی نیازمند گذر زمان و رسیدن به پختگی بیشتر بودند و دلیل این ادعا مصرعی است که می‌گوید حسام‌الدین «چون به معراج حقایق رفته بود» کنار هم قرار گرفتن معراج و حقایق به سیر معنوی حسام‌الدین دلالت دارد که برای ادامه سرایش و مکتوب ساختن مثنوی باید به آن می‌رسیدند.

ج) مولانا در مصرعی حسام‌الدین را به بهار و مضامین عرفانی خود را به غنچه تشبیه کرده است. این تشبیه علاوه بر بیان قدر و منزلت ارجمند حسام‌الدین نقش او را در شکل‌گیری این منظومه پراهمیت‌تر جلوه می‌دهد.

د) از مصرع «چون ز دریا سوی ساحل باز گشت» نیز چند نکته دریافت می‌شود. از دریا به ساحل رسیدن یعنی از مخاطره به آرامش رسیدن، یعنی از آشفتگی به آسایش رسیدن. یعنی از انقلاب‌های درونی به ثبات معنوی رسیدن. از سوی دیگر مولانا هر جا سخن از لزوم داشتن پیر و مرشد به میان می‌آورد و بر پیروی از پیر تأکید می‌ورزد، با استعاره‌ای شیرین از حسام‌الدین یاد می‌کند، مانند دو بیت آخر این ابیات که او را «یار» خطاب می‌کند.

چون ز تنهایی تو نومیدی شوی	زیر سایه یار خورشیدی شوی
رو بجو یار خدایی را تو زود	چون چنان کردی، خدا یار تو بود
آنکه در خلوت نظر بر دوخته ست	آخر آن را هم ز یار آموخته ست
خلوت از اغیار باید نه ز یار	پوستین بهر دی آمد نه بهار

(همان: ۲/ بیت ۲۵)

مولوی در این ابیات گویی از تجربه شخصی خود سخن می‌گوید که وقت تنهایی به سایه خورشید حسام‌الدین پناه می‌برده است. این خورشید به مانند آنچه در دفتر اول گفته شد هم به شمس تبریزی هم به حسام‌الدین اشاره دارد.

مولانا همچنین یافته‌های خود در خلوت را نتیجه مؤانست با یار (حسام‌الدین) برمی‌شمارد و دیگران را اغیار و غریبه می‌داند و یار و همنشینی که باید با او بنشیند تا در سایه‌اش آرام گیرد و از او بیاموزد، حسام‌الدین معرفی می‌کند. شاهد دیگری که نشان می‌دهد منظور مولانا از یار در این ابیات جناب حسام‌الدین است بیت بعدی است:

عقل با عقل دگر دوتا شود نور افزون گشت و ره پیدا شود

(همان: ۲/ بیت ۲۶)

مولانا در بیت‌های بعد از اشاره پنهانی یار برای ستایش حسام‌الدین مدد می‌جوید و ضمن گرامیداشت او از اینکه رفتارش موجب رنجش او شده است، اظهار پشیمانی می‌کند و فرضیه‌ای را که در خصوص به تأخیرافتادن دفتر دوم به سبب اختلاف حسام‌الدین و مولانا مطرح شده بود، تایید می‌کند.

یار چشم توست ای مرد شکار از خس وخاشاک او را پاک دار

هین به جاروب زبان گردی مکن چشم را از خس ره آوردی مکن

یار آینه ست جان را در حزن در رخ آینه‌ای جان، دم مزین

تا نپوشد روی خود را از دمت دم فرو خوردن نباید هر دمت

(همان: ۲/ بیت ۲۸-۳۲)

مولانا در توصیف حسام‌الدین او را چشم و خود را شکارچی معانی معرفی می‌کند و همانطور که می‌دانیم برای شکارچی آنچه بیش از تیر و کمان و مهارت اهمیت دارد، چشم است. مولانا، حسام‌الدین را عامل بینایی خود برمی‌شمارد و اینجاست که مرز مراد و مرید چنان به هم نزدیک می‌شود که تمییز دادن آن که مراد کیست و مرید

کدام است، سخت می‌شود. مولانا چند بار دیگر واژه «یار» را در ابیات خود می‌آورد و آن را به زیور تعاریف و تشبیه‌ها می‌آراید تا از حسام‌الدین دلجویی کند.

کم ز خاکی چونک خاکی یار یافت از بهاری صد هزار انوار یافت
آن درختی کو شود با یار جفت از هوای خوش ز سر تا پا شکفت
(همان: ۲/ بیت ۳۳-۳۴)

در دو بیت بالا، مولانا خود را به درخت و حسام‌الدین را به بهار مانند می‌کند که شکوفایی او در گرو رسیدن آن بهار خوش است و حضور حسام‌الدین را چنان مبارک برمی‌شمارد که تمام وجود او را به شکوفایی وا می‌دارد.

مولانا در ادامه غیر از موارد برشمرده فوق، دلایل دیگری را نیز در به تأخیر افتادن دفتر دوم پیش روی ما می‌گذارد. از در این ابیات از بدعهدی ایام و خموشی در حضور اغیار سخن می‌گوید.

چونک زاغان خیمه بر بهمن زدند بلبان پنهان شدند و تن زدند
(همان، ۲/ بیت ۴۰)

او در این بیت، خود و حسام‌الدین را بلبانی معرفی می‌کند که در سرمای زمستانی روزگار (بهمن)، و ازدحام و تزاحم زاغان (اغیار یا یاران ناموافق) ترجیح می‌دهند، پنهان شوند و دم برنیاوردند. او در بیت بعد، حسام‌الدین را گلزار و خود را بلبل بر می‌شمارد که چون گلزار نباشد، بلبل خوش نمی‌خواند و در مصراع بعد حسام‌الدین را به استعاره، خورشیدی می‌خواند که حضور او موجب بیداری طبع مولانا و غیبتش برای او گُشوده است.

زانک بی گلزار بلبل خامش است غیبت خورشید بیداری کش است
(همان، ۲/ بیت ۴۱)

مولانا در چهار بیت بعد با آوردن واژه‌های آفتاب و خورشید و شمس، حسام‌الدین را خطاب قرار می‌دهد و بالاخره در بیت ۴۵ از او دعوت به سازگاری و ماندگاری می‌کند که:

مطلع شمس آی گر اسکندری بعد از آن هرجا روی نیکو فری

(همان، ۲/ بیت ۴۵)

مولانا در ابیات زیر رابطه عارفانه میان خود و مونس و محرم اسرارش - حسام‌الدین - را به منزله مثالی از وصال جان با معشوق الهی - که انسان کامل آینه‌دار طلعت اوست - توصیف می‌کند.

چون خلیل آمد خیال یار من صورتش بت، معنی او بت شکن
شکر یزدان را که چون او شد پدید در خیالش جان خیال خود بدید
خاک درگاهت دلم را می‌فریفت خاک بر وی کاو ز خاکت می‌شکافت

(همان: ۲/ بیت ۷۳-۷۵)

مولانا در ابیاتی دیگر از بخش سرآغاز، حس معنوی را از حس جسمانی تمایز می‌نهد و صاحبان حس معنوی را از دیگران برتری می‌دهد تا شرایطی برای توصیف حسام‌الدین فراهم آورد و ضمن تمجید او که حس‌های معنوی را درک کرده، ره به غیب برده و چون موسی از طور تجلی فرود آمده است، چنین می‌سراید:

ای ببرده رخت حس‌ها سوی غیب دست چون موسی برون آور ز جیب

(همان: ۲/ بیت ۵۲)

مولانا در این بیت بار دیگر به مضمونی که در بیت‌های آغازین مقدمه دفتر دوم اشاره کرده بود، یعنی رفتن حسام‌الدین «به معراج حقایق» بازمی‌گردد و چون فردی که به استقبال مسافری عزیز رفته است، از او سوغات نور و آگاهی طلب می‌کند و می‌خواهد همچون حضرت موسی^(ع) که به معجزه ید بیضا آراسته آمد، معجزه‌ای رو

کند و بارقه‌ای از آفتابی که در مدت غیبت به سینه‌اش تابیده است، به او بنمایاند و او را از حس‌های معنوی که دریافته است، بهره‌مند سازد.

۲-۴-۲. اندرز کردن صوفی خادم را

مولانا در بخش دیگری از دفتر دوم وقتی از ویژگی‌های منحصر به فرد پیران (انسان کامل) - که حسام‌الدین یکی از مصادیق آن‌هاست - این ابیات را می‌سراید:

پیر ایشانند کین عالم نبود جان ایشان بود در دریای جود
پیش از این تن عمرها بگذاشتند پیشتر از کشت، بر برداشتند
پیشتر از نقش، جان پذیرفته‌اند پیشتر از بحر، درها سفته‌اند

(همان: ۲/ بیت ۱۷۱)

در اینجا سخن از انسان کامل است. انسان‌های برگزیده و خاصی که در قواعد بندگان نمی‌گنجند و عارفان توصیف‌های اسطوره‌واری از آن‌ها بیان کرده‌اند. وقتی در مثنوی معنوی سخن از انسان کامل به میان می‌آید، برخی از شارحان آن را به حسام‌الدین نسبت می‌دهند از جمله نیکلسون.

۲-۴-۳. حکایت مشورت کردن خدای تعالی در ایجاد

در چند بیت بعد و در آغاز حکایت مشورت کردن خدای تعالی در ایجاد، مولانا دوباره رشته سخن را به توصیف انسان‌های کامل گره می‌زند و در وصف انسان‌های کامل - که حسام‌الدین را در صف آنان می‌بیند - چنین می‌سراید.

مطلع بر نقش هر که هست شد پیش از آن کاین نفس کل پا بست شد
پیشتر ز افلاک کیوان دیده‌اند پیشتر از دانه‌ها نان دیده‌اند
بی دماغ و دل پر از فکرت بدند بی سپاه و جنگ بر نصرت زدند

آن عیان نسبت به ایشان فکرت است ورنه خود نسبت به دوران رؤیت است
(همان: ۲/ بیت ۱۷۷)

حال ممکن است این سؤال پیش آید که از کجا معلوم منظور نظر مولانا در یادکردِ اوصاف انسان کامل در این بیت‌ها، جناب حسام‌الدین باشد؟ تأمل در ابیات مولانا ما را به مثلی در سبک نگارش و سرایش مثنوی رهنمون می‌کند که هرگاه مولانا به توصیف انسان‌های کامل می‌پردازد و بعد از آن موضوع حسد را به میان می‌کشد، ضلع سوم، حسام‌الدین خواهد بود. او بعد از ابیات فوق که به توصیف انسان کامل می‌پردازد در بیت زیر پای حسد را به میان می‌کشد و می‌سراید:

کی گذارد آنکه رشک روشنی ست تا بگویم آنچه فرض و گفتنی ست؟
(همان: ۲/ بیت ۱۹۴)

بنابراین می‌توان با قوت بیشتری حضور حسام‌الدین را در ابیات «حکایت مشورت کردن خدای تعالی در ایجاد خلق» دریافت و دانست که در لایه‌های پنهانی این ابیات، مولانا از انسان کامل به حسام‌الدین نظر دارد اما شر حاسدان مانع از آن است که او آشکارا از حسام‌الدین نام آورد و این صفات را به او نسبت دهد. مولانا در حال تعریف کردن حکایت آن صوفی است که «می‌گشت در دور افق/ تا شبی در خانقاهی شد قنق» که به مانند بسیاری از حکایت‌های مثنوی که صورت داستان را رها می‌کند و موضوعات دیگر را به میان می‌آورد و بر حکایت خود، حاشیه‌نویسی می‌کند. مولانا در ابیاتی همچنان در حال توصیف انسان‌های کامل است که حسام‌الدین از او می‌خواهد به داستان صوفی بازگردد و آن را به انجام و سرانجام برساند. مولانا حتی این درخواست را به شعر درمی‌آورد و از حسام‌الدین با عنوان «مستمع» یاد می‌کند و در آغاز بخشی با عنوان «بسته شدن تقریر معنی حکایت به سبب میل مستمع به استماع ظاهر صورت حکایت» و با آوردن مجدد واژه «قنق» که در بیت آغازین حکایت آورده است، به داستان رجعت می‌کند و می‌سراید:

این زمان بشنو، چه مانع شد؟ مگر
خاطرش شد سوی صوفی قنق
مستمع را رفت دل جای دگر
اندر آن سودا فرو شد تا عنق
لازم آمد باز رفتن زین مقال
سوی آن افسانه بهر وصف حال
صوفی آن صورت مپندار ای عزیز
همچو طفلان تا کی از جوز ومویز
(همان: ۲/ بیت ۱۹۹)

پویایی و ساختارشکنی داستان‌سرایی مولانا، بی‌بدیل و چنان است که مخاطب ضمن شنیدن داستان، ماجرای داستان‌سرا را هم می‌خواند. مانند اینکه ما مشغول تماشای فیلمی سینمایی هستیم که در میانه داستان، دوربین رو به کارگردان و نویسنده می‌گردد و سخن‌ها و احوال آن‌ها را به ما نمایش می‌دهد و دوربین پس از نمایش چند گفتگو و آگاهی از احوال آن‌ها، دوباره به سمت شخصیت‌ها و داستان می‌چرخد، داستان فیلم را ادامه می‌یابد؛ بنابراین در این بخش مولوی، گفتگو و اختلاف رأی خود با حسام‌الدین را در این بخش بیان می‌کند.

۲-۴-۴. بخش التزام کردن خادم تعهد بهیمه را و تخلف نمودن

پیرو بیان شیوه خاص مولانا در روایت داستان و اینکه گاه موضوع را شخصی می‌کند و حال خود و حسام‌الدین در حین سرایش و نگارش را به میان می‌آورد، در عنوان «التزام کردن خادم تعهد بهیمه را و تخلف نمودن» فضای داستان با فضای زندگی داستان‌سرا شباهت می‌یابد. اینجاست که به سبب همانندی فضای مریدان و خانقاه در حکایت با نگاه حسدآمیز مریدان به حسام‌الدین، مولانا با کنایه به شاگردان و مریدان ناجنس خود می‌سراید:

هر عداوت را سبب باید سند
ورنه جنسیت وفا تلقین کند
(همان: ۲/ بیت ۲۲۸)

مولانا در بیت ۲۷۳ بی‌آنکه مناسبت و ارتباطی بین ابیات قبلی با دو بیت زیر وجود داشته باشد، غیرمنتظره به نکوهش کینه و کینه‌ورزی می‌پردازد که:

کین مدار، آن‌ها که از کین گمرهند گورشان پهلوی کین داران نهند
اصل کینه دوزخ است و کین تو جزو آن کل است و خصم دین تو
(همان: ۲/ بیت ۲۷۴)

او که دل‌پُری از حسد و کینه‌مردانش به حسام‌الدین دارد، چند بیت را در همین مضمون می‌سراید تا به این بیت برجسته و روشن‌گر می‌رسد که ارزش واقعی انسان را ارتفاع اندیشه‌ او برمی‌شمارد و می‌گوید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
(همان: ۲/ بیت ۲۷۸)

او که به بهبود کینه‌ورزانی که روی سخنش با آن‌ها امید چندانی ندارد و می‌داند دم گرمش بر آهن سرد آن‌ها اثر نخواهد کرد می‌سراید:

و آن فسون دیو در دل‌های کژ می‌رود چون کفش کژ در پای کژ
(همان: ۲/ بیت ۳۱۹)

۲-۴-۵. حکایت حلوا خریدن شیخ احمد خضرویه جهت غریمان به الهام

حق تعالی

شباهت ساختاری این حکایت که در آن سخن از خانقاه و مریدان و صوفیان به میان آمده است، زخم دل مولانا دوباره سر باز می‌کند و دل‌زده از مریدان نامرادش، آن‌ها را آماج خشم خود قرار می‌دهد و به صفات سرزنش‌آمیز زیر می‌خواند. گفتنی است دل‌زدگی مولانا از مریدانش نه برای خود بلکه به سبب سوءرفتار آن‌ها با حسام‌الدین است:

صوفیان طبل‌خوار لقمه‌جو سگ‌دلان و همچو گربه روی‌شو
(همان: ۲/ بیت ۴۰۸)

و در ستایش شیخ احمد خضرویه که به نوعی ستایش و تحسین حسام‌الدین است، می‌گوید:

آنکه جان در روی او خندد چو قند از ترش رویی خلقتش چه گزند
آنکه جان بوسه دهد بر چشم او کی خورد غم از فلک وز خشم او
(همان: ۲/ بیت ۴۱۸)

او با این ابیات کنایه‌آمیز، پنهانی بدخواهان حسام‌الدین را نکوهش و یار غارش را ستایش می‌کند.

۲-۴-۶. فروختن صوفیان بهیمه مسافر را جهت سماع

مولانا باز در حکایت «فروختن صوفیان بهیمه مسافر را جهت سماع» برای شاگردان ناخلف خود شمشیر را از رو می‌بندد و بسیاری از آنان را مدعیانی می‌داند که فقط به نام، صوفی‌اند. صوفیانی که به حاشیه بیشتر از اصل می‌پردازند و بیشتر سنگ راهند تا همراه.

جز مگر آن صوفیی کز نور حق سیر خورد، او فارغ است از ننگ دق
از هزاران اندکی زین صوفی‌اند باقیان در دولت او می‌زیند
(همان: ۲/ بیت ۵۳۷)

گمان می‌رود ضمیر «او» در مصراع «باقیان در دولت او می‌زیند» نیز به حسام‌الدین اشاره دارد، کسانی که شمارشان اندک است و اگر صوفیان قونیه را آبرویی است از حضور حسام‌الدین است.

۲-۴-۷. آن غریبی که خانه می‌جست...

مولانا در حکایت «آن غریبی که خانه می‌جست» دوباره بر لزوم پیروی از پیر تأکید می‌کند که به نظر می‌رسد چون دفعات پیشین نیز منظور او از پیر، حسام‌الدین چلبی است.

گر محک داری، گزین کن، ورنه رو نزد دانا خویشان را کن گرو
یا محک باید میان جان خویش ورنه ندانی ره، مرو تنها تو پیش
(همان: ۲/ بیت ۷۵۰)

او بلافاصله رهروان را از فریب‌های مدعیان دروغین پرهیز می‌دهد و دعوت آن‌ها را «بانگ غولان» معرفی می‌کند که رهروان را به نیستی می‌کشاند.

بانگ غولان هست بانگ آشنا آشنایی، که کشد سوی فنا
بانگ می‌دارد که : هان ای کاروان سوی من آیی، نک راه و نشان
چون رسد آنجا، ببیند گرگ و شیر عمر ضایع، راه دور و روز دیر
(همان: ۲/ بیت ۷۵۴)

شاید این همه تأکید مولانا بر تأیید حسام‌الدین به عنوان پیر راه و لزوم پیروی از پیر به این دلیل باشد که می‌داند کشتی طریقتش را پس از او حسام‌الدین، ناخدایی خواهد کرد از این روی مریدانش را از خطرهای انحراف‌های احتمالی زنه‌ار می‌دهد و آگاه می‌سازد تا ناخدای این کشتی را بشناسند و طریقت و اندیشه او را به بیراهه نکشاند و به رهبری حسام‌الدین گردن نهند.

۲-۴-۸. حکایت ملامت کردن مردم شخصی را که مادرش را کشت به

تهمت

در این قصه نیز بی‌آنکه ارتباط منطقی و روایی وجود داشته باشد، در ابیاتی به نکوهش دشمنی و حسد می‌پردازد. «مولانا معتقد است که دشمن اصلی ما در درون

ماست و آن هم نفس خود ماست» (تمیزال، ۱۳۹۹: ۱۲۶). او که از حسد شاگردانش به حسام‌الدین سینۀ خسته‌ای دارد، حسودان را با کاف تصغیر، «خفاشک» خطاب می‌کند و حسام‌الدین را به آفتاب و خورشید مانند می‌کند که نه خورشیدِ حسام‌الدین از دشمنی این خفاشک‌ها زیان می‌بیند نه این خفاشک‌ها از تشعشع نورانی او جان به سلامت می‌برند و این چنین مرگ خود را رقم می‌زنند.

نیست خفاشک عدو آفتاب او عدو خویش آمد در حجاب
تابش خورشید او را می‌کشد رنج او خورشید هرگز کی کشد
(مولوی، ۱۳۶۹: ۲/ بیت ۷۹۵)

او پس از نکوهش حسد مریدان، به ریشه‌یابی حسادت ایشان به حسام‌الدین می‌پردازد که:

آن کسی کش مثل خود پنداشتی ز آن سبب با او حسد برداشتی
(همان: ۲/ بیت ۸۱۶)

مولانا ریشهٔ حسادت مریدانش به حسام‌الدین را در ابتلای آن‌ها به وهم همانندی و هم‌پایگی با حسام‌الدین می‌داند و معتقد است آن‌ها چون خود را هم‌تراز حسام‌الدین می‌دانند، به او حسد می‌ورزند در حالی که حسام‌الدین به مراتب پُرمایه‌تر و بلندپایه‌تر از آن‌هاست و در ادامه برای اثبات جایگاه جلیل حسام‌الدین او را از اولیاء می‌خواند و عنوان می‌دارد در هر دوره‌ای یک ولی حضور دارد و این آزمایشی است برای مردمان که باید اولیاء هر زمان را بشناسند.

پس به هر دوری ولیی قایم است تا قیامت آزمایش دایم است
(همان: ۲/ بیت ۸۱۸)

۲-۴-۹. حکایت گرفتار شدن باز میان جفدان به ویرانه

در این حکایت- همانطور که از نامش برمی‌آید- شباهتی قریب میان گرفتاری باز شکاری در میان جفدان ویرانه‌نشین با همنشینی حسام‌الدین با مریدان خانقاه‌نشین

مولانا وجود دارد. دلیل دیگر که نشان می‌دهد منظور پنهانی مولانا از «باز» در این داستان، حسام‌الدین است، ابیات آغازین دفتر دوم است که در آنجا نیز حسام‌الدین را به باز تشبیه کرده است. مولانا در این داستان از استعارهٔ باز شکاری برای حسام‌الدین استفاده می‌کند و شباهت ویرانه با خرابات و جغدهایی را که شب‌ها با شکار می‌روند، با صوفیان شب‌زنده‌دار برجسته می‌کند و با این تشبیه، ناهمجنسی حسام‌الدین و مریدان را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند. در این حکایت، قصه از این قرار است که بازی راه گم می‌کند و به خرابه‌ای که جغدان در آن مقیمند، می‌رسد. جغدان آشوب می‌کنند که باز می‌خواهد جای ما را بگیرد. اما باز را که همنشین شاه است، چه به خرابه‌نشینی و هم‌نشینی با جغدان، پس می‌گوید:

باز گوید من چه در خوردم به جغد صد چنین ویرانه فدا کردم به جغد
من نخواهم بود اینجا می‌روم سوی شاهنشاه، راجع می‌شوم
(همان: ۲/ بیت ۱۱۴۳)

در اینجا نیز مولانا علت غوغای جغدان را وهم همانندی با باز معرفی می‌کند. جغدها یا همان مریدان درس و بحث مولانا از آنجا که خود را همتای حسام‌الدین می‌دانستند به او حسد می‌ورزیدند در حالی که حسام‌الدین همچون بازی شکاری است که شایستهٔ هم‌نشینی شاه است. در اینجا می‌توان شاه را استعاره از خود مولانا یا در دیدگاهی فراتر، شاه را استعاره از خداوند دانست.

مولانا در ادامه، خواننده را به قضاوت نکردن براساس ظاهر و همتا ندانستن انسان‌های بزرگ با افراد حقیر به حسب ظاهر دعوت می‌کند و می‌گوید:

ای بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و بر الله زد
(همان: ۲/ بیت ۱۱۸۲)

۳. نتیجه‌گیری

مولانا در کتاب مثنوی معنوی به طور پنهانی و در قالب استعاره و کنایه از حسام‌الدین نام برده و از او به نیکی یاد کرده است؛ بنابراین حسام‌الدین در لایه‌های پنهانی این کتاب حضوری مشهود دارد. از سوی دیگر نقش حسام‌الدین در شکل‌گیری کتاب مثنوی معنوی به تشویق و کتابت محدود نمی‌شود. او در این کار همکار و مشاور مولاناست و گاهی خط گفتار را به او گوشزد می‌کند و او را به سر سخن اصلی بازمی‌گرداند. همچنین مولانا علاوه بر ستودن پنهانی حسام‌الدین، زمینه را برای جانشینی او آماده می‌کند تا شاگردانش بدانند پس از مرگ مولانا به چه کسی اقتدا کنند.

کتاب‌شناسی

الف: کتاب‌ها

- (۱) جامی، عبدالرحمان. (۱۳۳۶)، *نفحات الانس*، به کوشش مهدی توحیدی-پور، تهران: محمودی.
- (۲) زمانی، کریم (۱۳۸۴)، *شرح جامع مثنوی معنوی (دفتر اول)*، تهران: اطلاعات.
- (۳) سپهسالار، فریدون (۱۳۲۵)، *احوال مولانا جلال‌الدین مولوی*، به کوشش سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- (۴) سرامی، قدمعلی (۱۳۷۷)، *دوره کامل مثنوی معنوی*، چاپ نهم، تهران: بهزاد.
- (۵) گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۵)، *مولانا جلال‌الدین*، ترجمه توفیق هاشم پورسبحانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- (۶) مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۹)، *مثنوی با مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی*، تهران: زوار.
- (۷) نیکلسون، رینولد الین (۱۳۷۸)، *شرح مثنوی معنوی مولوی*، ج ۱ و ۲، تهران: علمی و فرهنگی.

ب: مقاله‌ها

- (۱) بهنام‌فر، محمد، موسی‌الرضا ربانی‌خوان (۱۳۸۹)، «*با ساز کن چنگِ شعرِ مثنوی (سیمای حسام‌الدین چلبی در مثنوی)*»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، دوره ۵ و ۶، شماره ۹، صص ۲۴۸-۲۶۹

- ۲) پورنامداریان، تقی و قیدی، علی، (۱۳۹۵)، «**حسام‌الدین چلبی: مرید مرادپرور بررسی نوع رابطه حسام‌الدین چلبی و تأثیر شخصیت او بر سیر رشد مولانا**»، نشریه پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، دوره ۱۰، شماره ۲ (پیاپی ۳۱)، صص ۱-۱۸.
- ۳) تمیزال، علی، (۱۳۹۹)، «**صلح و دوستی از دیدگاه مولانا**»، فصل‌نامه بین‌المللی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)، دوره ۳، شماره ۶، صص ۱۲۳-۱۳۴.
- ۴) حیدری، علی (۱۴۰۳)، «**ناپختگی حسام‌الدین؛ عامل اصلی تأخیر دفتر دوم مثنوی**»، فصل‌نامه متن پژوهی ادبی، دوره ۲۸، شماره ۹۹، صص ۶۷-۹۰.
- ۵) سبحانی، توفیق، (۱۳۸۸)، «**حسام‌الدین چلبی و جایگاه او**»، پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب، شماره ۹، صص ۸۰-۹۲.
- ۶) سپهری صومعه سفلی، رقیه، مدرسی، فاطمه، (۱۳۹۹)، «**معرفت شهودی از نظر مولانا**»، فصل‌نامه بین‌المللی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)، دوره ۳، شماره ۶، صص ۱۶۱-۱۸۸.
- ۷) شجایی ادیب، شفیع (۱۳۸۷)، «**تأثیر پذیری مولانا از سنایی و حسام‌الدین**»، نشریه کیهان فرهنگی، شماره ۲۶۴ و ۲۶۵، صص ۴۸-۶۱.
- ۸) طاهری، صمد و نزهت، بهمن، (۱۴۰۲)، «**جامعه‌شناسی ذوق ادبی در مثنوی معنوی مولانا**»، فصل‌نامه بین‌المللی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)، دوره ۶، شماره ۱۶، صص ۱۴۸-۱۸۶.
- ۹) محمودی، آزاده (۱۳۸۵)، «**حسام‌الدین چلبی، مرید پیرپرور**»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۱۰۶-۱۰۸، صص ۳۸-۴۵.

۱۰) لسان، حسین. (۱۳۵۵)، «حسام‌الدین چلبی شاگردی معلم ساز»، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۲۳ شمارهٔ ۳، صص ۹۸-۱۱۳.